



خوانش سبک‌شناختی فراهنجاری نحوی در قصص قرآنی

«مطالعه موردی عدول از ماضی به استقبال»

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۲/۱۶، تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۱۵)

کبری راستگو^۱
زهره جنتی‌اصیل^۲

چکیده

فراهنجاری ویژگی بارز و برجسته زبان است که در سطوح مختلف آن اتفاق می‌افتد. اهمیت فراهنجاری در این است که دریافت‌کننده متن، ظاهراً با نوعی از هم‌گسیختگی در کلام روبه‌رو می‌شود، در حالی که کاربست آن، در واقع بیانگر رفتار زبان، به منظور تبیین دلالت‌های التزامی و نکات متمیزانه است. جستار حاضر بر آن است تا با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و نیز در پرتو نظریه فراهنجاری، مبحث تعبیر از ماضی با لفظ مستقبل را در شماری از قصص قرآنی بررسی کند و چرایی معنایی این پدیده سبکی را تبیین نماید. داده‌های قرآنی نشان می‌دهد که پدیده تعبیر از ماضی با لفظ مستقبل به عنوان یکی از اشکال عدول از زبان معیار، توسط عوامل هم‌متنی و بافتی تحت تاثیر قرار می‌گیرند. همچنین این فرآیند در قصص قرآن به منظور تبیین مفاهیمی همچون تناسب کار و جزاء اثبات اختیار و نفی جبر، رسوخ کفر و پندارهای باطل، عمومیت ترفیع درجات و غیره موثر بوده است.

واژگان کلیدی: سبک‌شناسی، فراهنجاری، فعل ماضی، فعل مضارع، قصص قرآنی

۱- مقدمه

به طور کلی در گستره بی‌کران هستی هر چیز برای آن که در جایگاه اصلی خود در این نظام قرار گیرد، دارای اصول و مبانی‌ای است که در حیطه محدودیت‌های آن شکل گرفته است. در این چارچوب، هنجارها به عنوان معیار و اصل و مبنا به حساب می‌آیند و هر چه بیرون از این معیارها و فراتر از آن‌ها قرار گیرد، تحت عنوان برون‌هنجار یا فراهنچار

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده تربیت مدرس قرآن، مشهد (نویسنده مسئول)
rastgoo@quran.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم janatiasil@chmail.com

قلمداد می‌شود. در این راستا، محدودهٔ سخن نیز مستثنی از این قاعده نیست. در مقولهٔ زبان و سخن نیز، تلاش‌های فراوانی برای ایجاد فضاهای نو و راه‌های تازه و خلاف عادت در ادبیات صورت می‌پذیرد که در نتیجهٔ آن روساختِ متن با زیرساختِ آن متفاوت خواهد شد و دستیابی به چنین تغییر بنیادین و تحلیل معنایی آن کنکاش و تعامل صحیح خواننده با متن را می‌طلبد.

بی‌شک یکی از ویژگی‌های بارز قرآن، برخورداری آن از سطوح و بطون گوناگون معنایی و جملات متمایز سبکی است که این تمایز می‌تواند به تعدادی از عوامل زبانی، آوایی، دستوری و معنایی نسبت داده شود. یکی از مهم‌ترین تغییر سبک‌ها در کلام قرآن مجید توسط فرآیندهای دستوری (نحوی) به کار گرفته می‌شود. این نوع از تغییر سبک که می‌توان از آن با عنوان فراهنجاری نحوی یاد کرد، یکی از پرسامدترین انواع هنجارگریزی در بلاغت عربی است که اشکال متعدد و متنوعی از قبیل ذکر و حذف، تقدیم و تأخیر، قلب، تغلیب، التفات، تعریف و تنکیر و غیره دارد.

بدین تصور پژوهش حاضر بر آن است تا با تکیه بر اصل «جانشینی»، جایگزینی فعل استقبال را در موضع فعل ماضی به صورت موردی و در شماری از آیات مرتبط با قصص قرآنی مورد تحلیل قرار دهد تا در پرتو عنایت به نکات زبانی و دستور زبان عربی و با تکیه بر روش توصیف و تحلیل و نیز استفاده از رویکرد سبک‌شناسی و توجه به بافت زبانی و غیرزبانی آیات قرآن، ظرافت‌های دستوری و معنایی نهفته در ورای کاربست تعبیر از ماضی با لفظ استقبال را در متن کلام قرآن مجید برای خواننده تبیین نماید و از ابعاد دیگری از اعجاز بیانی این کلام و حیانی پرده بردارد. مهم‌ترین پرسش‌هایی که تدوین نوشتار حاضر را موجه می‌سازد این است که

- ۱- عدول از ماضی به استقبال تحت تأثیر چه عواملی ظهور می‌یابد و انگیزهٔ معنایی ورای آن چیست؟
- ۲- با توجه به مسألهٔ خطای دستور زبانی، چگونه می‌توان انحراف زمانی فعل در آیات قرآن را توجیه کرد؟
- ۳- با توجه به وجود تغییر سبک در قرآن، انسجام و هماهنگی آیات این کلام و حیانی چگونه قابل توجیه خواهد بود؟

۱-۱- پیشینهٔ پژوهش

پرواضح است که مطالعه پیرامون سبک بیانی قرآن در عصر حاضر با اقبال فراوان قرآن پژوهان مواجه شده است. همچنان‌که موضوع تغییر سبک این کلام و حیانی بر پایهٔ فرآیند فراهنجاری نیز محور توجه پژوهشگران بسیاری است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

مقاله «هنجارگریزی نحوی در گفتمان قرآنی» (۱۳۹۸) اثر مشترک فرشته فرضی شوب و مهدی محمدی‌نژاد؛ در این مقاله موضوع جانیشینی اسم در جایگاه فعل در سه سطح جایگزینی ابتدایی اسم، جایگزینی اسم هم‌ریشه و جایگزینی اسم متضاد با فعل به عنوان یکی از هنجارگریزی‌های سبک بیانی قرآن مورد تحلیل ساختاری و معنایی قرار گرفته است. مقاله «پیوند آشنایی‌زدایی و ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر (بررسی موردی التفات و قلب در ده جزء میانی)» (۱۳۹۵) که در مجله پژوهش‌های قرآنی در ادبیات چاپ شده است، نگاه خود را به هنجارگریزی بر پایه دو فرآیند التفات و قلب در کلام قرآن مجید معطوف می‌دارد و به اهمیت آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی حاصل از این دو موضوع اشاره می‌کند. مقاله «نقش هنجارگریزی واژگانی در کشف لایه‌های معنایی قرآن کریم» (۱۳۹۳) نوشته مهدی رجایی و محمد خاقانی اصفهانی. نویسندگان در این مقاله با استفاده از دانش زبان‌شناسی به جانیشینی یک واژه یا عبارت به جای واژه و عبارت دیگری که فراتر از معادلات ذهنی و پیش‌بینی‌های مخاطب است، می‌پردازند.

در این میان، خلاء پژوهشی که در صدد تبیین کارکرد معنایی جایگزینی فعل ماضی در جایگاه فعل استقبال در قرآن برآید، همچنان باقی است. بدین ترتیب پژوهش حاضر اولین تلاش در تحلیل معنایی این پدیده و گامی در تکمیل پژوهش‌های محور فراهنجاری در گفتمان قرآنی به شمار می‌آید.

۲- مبانی نظری

۲-۱- تعریف سبک و سبک‌شناسی

«سبک» از ریشه (سَبَكَ)، به معنای گداخته کردن طلا و نقره است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳، ۱۲۹) و در مورد کلام به معنای سخن را اصلاح و نیکو کردن است. (بستانی، ۱۳۷۵: ۱۴۶) و در اصطلاح، آن را گزینش و ویژگی‌های زبانی خاص نویسنده برای بیان موقعیتی مشخص دانسته‌اند. (مصلوح، ۱۴۰۴: ۲۳)

برخی دیگر تعاریف متعددی برای سبک آورده‌اند؛ از جمله سبک را وحدت و یک ویژگی مشترکی می‌دانند که در آثار کسی به چشم می‌خورد و به طور مداوم در متن نمود پیدا می‌کند. (عبدالرؤف، ۱۳۹۰: ۱۵) یا برخی آن را نتیجه انحراف و خروج از زبان معیار دانسته‌اند. (نحوی، ۱۴۱۹: ۱۴۸) و انگهی سبک از منظر بوفون^۱، مبین شخصیت نویسنده است و شیوه نگرش او را به جهان و پدیده‌ها فاش می‌کند؛ همچنان‌که امرسون^۲ سبک را صدای ذهن نویسنده می‌داند. (اختیار، ۱۳۴۸: ۲۱۸)

1. Buffon
2. Emerson

بر این اساس سبک‌شناسی^۱، به دانشی اطلاق می‌شود که به بررسی ویژگی‌های زبانی منحصر به فردی پرداخته و کلام را از ابزار صرف اطلاع‌رسانی به ابزار تاثیرگذار تبدیل می‌کند. (کواز، ۱۴۲۶: ۵۱) به بیان دیگر، دانش سبک‌شناسی به بررسی گزینش‌ها و روش‌های استفاده از زبان‌شناسی، فرازبان و شگردهای شناخت زیبایی‌ها، صناعات و شگردهای خاص به کاررفته در ارتباط کلامی، می‌پردازد. (فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۵: ۹۲)

بی‌شک تغییرات سبک‌شناختی که رفتار زبان و عملکرد راهکارهای زبانی مورد استفاده مولد متن را بازتاب می‌دهند، در ژانر قرآنی با بسامد بالایی مشهود است. این تغییرات را می‌توان در سطح خرد، در سطوح واج، واژه و جمله و در سطح کلان، کلان متن فراتر از جمله جستجو کرد (عبدالرؤوف و حری، ۱۳۸۷: ۳۱۰). گفتنی است این تغییرات با توجه به عواملی همچون بافت زبانی و غیرزبانی (موقعیت) و روابط بینامتنی قابل توجیه و تحلیل است.

۲-۲- فراهنجاری

هنجارگریزی^۲ یا فراهنجاری اصطلاحی است که نخستین بار توسط صورت‌نگاریان روس و چک در خصوص هرگونه انحراف غایتمند از هنجارها و قواعد حاکم بر زبان معیار (خودکار) و عدم مطابقت و هماهنگی با زبان متعارف مطرح شد. (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۴؛ انوشه، ۱۳۷۶: ۱۴۴۵) تمامی ادبا و منتقدان شعر، از روزگاران کهن تاکنون، عدول از صورت عادی زبان و شکستن نرم^۳ آن را در شکل‌گیری شعر و عموماً یک محصول ادبی لازم می‌دانند؛ به عنوان مثال ارسطو در کتاب «فن شعر»^۴ در این باره می‌گوید: «برای انشای سخنی که دچار ابتذال و رکاکت نشود، مهم‌ترین وسیله به کار بردن تطویل، تخفیف و تغییر در الفاظ است؛ زیرا از آنجایی که این الفاظ از صورت عادی خارج شده است، گفتار را از ابتذال و رکاکت دور نگه می‌دارد.» (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۵۵)

بی‌شک فراهنجاری یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ادبی‌ساز در متن است. گفتنی است در زبان عربی از این امر به «أسلوبیه الانزیاح» یا «أسلوبیه الانحراف» یاد می‌شود. همچنان‌که فرمالیست‌ها معتقدند بر پایه همین انحراف و هنجارگریزی می‌توان سبک آثار ادبی را بررسی و تحلیل کرد. (کریمی، ۱۳۸۹: ۸۱)

جفری لیچ^۵، از شکل‌گرایان انگلیسی، فراهنجاری را به هشت قسم فراهنجاری معنایی، واژگانی، دستوری، آوایی، سبکی، درزمانی، نوشتاری و گویشی تقسیم‌بندی می‌کند.

1. Stylistics
 2. deviation
 3. Norm
 4. De Poetica
 5. Leech Geoffrey

۳- بررسی سبک‌شناختی تعبیر از ماضی با لفظ مستقبل و بار معنایی آن

سخن گفتن با لفظ مستقبل از آنچه در زمان گذشته روی داده است، یکی از موقعیت‌هایی به شمار می‌آید که در آن سخن از اقتضای ظاهر و زبان خودکار خارج می‌شود. فعل از سه قسم ماضی که زمان حدوث آن گذشته است، مضارع که زمان آن حال حاضر را شامل می‌شود و می‌تواند ادامه یابد و مستقبل که زمان وقوع آن هنوز فرا نرسیده است، تشکیل می‌شود. (سیرافی، ۲۰۰۸: ۱، ۱۷ و ۱۵) برخی محققان معاصر فعل را دارای دو ماهیت صرفی و نحوی برشمرده‌اند. فعل صرفی، خارج از بافت مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما فعل نحوی، درون بافت و برحسب قرائن موجود در کلام بررسی می‌شود. (حسان، ۲۰۰۴: ۲) بنا بر بحث خروج از هنجار متعارف زبان، اگر در گزاره‌ای یکی از انواع سه‌گانه فعل به کار رود و بر زمانی غیر از زمان خویش دلالت نماید، ضروری است سبب این عدول و معنای نهفته در ورای آن مشخص شود؛ به دیگر بیان، در چنین موقعیتی قائل شدن به دو ماهیت صرفی و نحوی برای فعل پذیرفتنی نیست و فعل در هر حال از تعریف قدما «دلالت بر وقوع یک مفهوم در یک بازه زمانی معین توسط فاعلی معین» خارج نمی‌شود. (فرضی شوب و محمدی‌نژاد، ۱۳۹۸: ۳۷)

گفتنی است تغییر زمان و حالت فعل یکی از ویژگی‌های عمده زبانی قرآن کریم به شمار می‌آید و خداوند از این ابزار در جهت رنگارنگ ساختن گفتمان قرآنی سود جست است.

۳-۱- استمرار و دوام خلقت

آيَةُ ﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾ (یونس/۴)
 «بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. [خدا شما را وعده داد] وعده‌ای حق و ثابت. بی‌تردید اوست که جهان آفرینش را می‌آفریند، سپس آن را [به قیامت] بازمی‌گرداند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد و برای کسانی که کافر شدند، به کیفر کفری که همواره می‌ورزیدند، شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است.»

در شاهد مثال فوق، فعل «يَبْدُو» می‌بایست به صورت ماضی می‌آمد؛ زیرا آفرینش اولیه انسان مربوط به زمان گذشته است، اما برخلاف هنجار متعارف زبان به صورت مضارع آورده شده تا آن را به فعل «يُعِيدُ» وصل کند و خبر از حشر دهد و اینکه توانایی بر ابتداء خلقت، خبر از اعاده آن نیز می‌دهد؛ (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۱، ۱۶) به بیان دیگر، در این آیه با کاربری تعبیر «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» از اصل دوم دین، یعنی معاد، سخن به میان آمده است

که این اصل یکبار با تقدیم «إليه» در عبارت مذکور و بار دیگر با اضافه کلمه «وعد» به «الله» و نیز استفاده از مفعول مطلق «حقا» در آیه مورد تأکید واقع شده است. در ادامه نیز تعبیر «يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» به عنوان بیان کننده علت حقانیت این اصل (معاد) آمده است. (رشید رضا، ۱۹۴۷: ۱۱، ۲۹۸) این تأکیدات بیانگر آن است که آغاز زندگی و حرکت آدمی از ناحیه پروردگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده، لذا پایان این حرکت تکاملی هم به سوی خود اوست و خداوند قادر بر انجام این اعاده است. بنابراین کاربرت فعل مضارع «يبدأ» همه ازمه را شامل می شود و نشان می دهد امر خلقت تنها منحصر به زمان گذشته نیست بلکه در هر زمان، طبق اراده الهی ممکن است اتفاق بیافتد. در تأیید این مطلب می توان به قول صاحب المیزان اشاره کرد. وی می گوید: «استعمال فعل یبدأ به صورت مضارع بر این نکته دلالت دارد که آفرینش خداوند نوعی رحمت است و خداوند می خواهد تا با ادامه این رحمت سبب کمال مخلوق شود. پس رحمتش را تا زمان معین ادامه می دهد و این برخورداری هم چنان ادامه دارد تا مدت معین و چون انسان در زندگی خود پیوسته از این رحمت، موجودیت و حیات برخوردار است، لذا فعل به صورت مضارع آمد تا افاده استمرار کند. از سوی دیگر ذکر فعل یُعیدُ به صورت مضارع نیز نشان می دهد که این حیات و رحمت دارای سرآمدی مشخص است و به معنای بازگشتن به سوی خدای تعالی است؛ به همان جایی که از آنجا نازل شده بود و چون آنچه نزد خدا است، باقی است، پس این موجود نیز باقی است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰، ۱۱) پس مشاهده می شود که این عدول از زبان معیار مانع انسجام آیه نیست، بلکه با تأمل در مفهوم آیه می توان گفت که انسجام معنایی آیه به وسیله کاربرت ادات پیوند زمانی، فعل مستقبل، تأمین شده است.

۳-۲- ایجاد فرصت تغییر

آیه ﴿وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَصَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (یونس/۱۱) «و اگر خدا برای مردم در عذاب و مجازات، همان گونه که آنان در طلب خیر و خوشی شتاب دارند، شتاب می ورزید، قطعاً مدت عمرشان [با نزول عذاب و مجازات] پایان می یافت پس کسانی را که دیدار [قیامت] ما [و محاسبه شدن اعمالشان را] امید ندارند، و می گذاریم تا در طغیانشان سرگردان بمانند.» از همین قبیل است. در این آیه فعل «يُعَجِّلُ» برخلاف زبان معیار آمده است و اگر قرار بود بر اساس هنجار متعارف زبان خودکار بیاید، باید به صورت ماضی «استعجل الله» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۷، ۲۱۹) یا «عَجَّلَ اللهُ» می آمد؛ زیرا حرف شرط «لو» در اصل و نیز با توجه به فعل مستعمل در جواب آن (قضی)، به فعل ماضی اختصاص دارد و زمانی به کار می رود که یقین به انتفاء شرط وجود داشته باشد، بنابراین انتفاء شرط، مستلزم انتفاء جزاست (ابن هشام انصاری، ۱۳۷۸: ۱، ۳۳۶)، از سوی دیگر فعل ماضی معنای محقق الوقوع بودن فعل را نشان

می‌دهد؛ یعنی اگر خداوند در درخواست‌های شر اینان نیز همانند درخواست‌های خیرشان شتاب می‌ورزید و آن را محقق می‌کرد، پس زمان هلاکت آنان پیش از موعد خود فرا می‌رسید و عذاب بر آن‌ها مستولی می‌شد؛ زیرا آنان پیوسته عذاب خداوند را طلب می‌کردند و می‌گفتند: پس این عذاب که صحبتش را می‌کنید، کی می‌رسد؟! لکن عبارت «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ» متضمن معنای نفی تعجیل است. نیز خداوند در این آیه به صورت مستقبل سخن گفت تا انسجام و هماهنگی را در آیه حاکم کند و به گفته برخی مفسران (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲، ۳۳۲؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۶، ۱۹) در اجلشان شتاب نورزید و مدت عمرشان به پایان نرسید تا آن‌ها با حیرت شدیدتری در طغیان خود سرگردان بمانند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰، ۲۶) همچنین برای اتمام حجت نیز به آن‌ها فرصتی دوباره داد تا شاید ایمان بیاورند و رستگاری بجویند؛ (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۷، ۲۱۹) به بیان دیگر، با کاربست فعل مضارع «يُعَجِّلُ» در موضع فعل ماضی، این معنا به مخاطب انتقال داده می‌شود که خداوند هیچگاه برحسب خواسته انسان‌ها به تعجیل شر، مبادرت نمی‌کند، بلکه اساس عالم هستی بر رفق و مدارا با انواع مخلوقات و ابقای آن‌ها تا زمان تعیین شده برای ایشان استوار است. لذا این امر پیوسته برقرار بوده و خواهد بود. (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۱، ۲۹)

۳-۳- تحقق وعده‌ها

در آیه «وَأَمَّا نُرَيْبُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيْكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ» (یونس ۴۷) «اگر پاره‌ای از عذاب‌هایی را که [به سبب کفرشان] به آنان وعده می‌دهیم، به تو نشان دهیم [می‌بینی که عذابی سخت و دردناک است] یا اگر [پیش از آنکه عذاب آنان را به تو نشان دهیم] تو را قبض روح کنیم [اندوه مخور که در قیامت، عذابشان را خواهی دید] پس بازگشتشان به سوی ماست آنگاه خدا بر آنچه انجام می‌دهند، گواه است.» نیز می‌توان شاهد خروج از زبان معیار بود. در این آیه قاعده این بود که فعل «نعدهم» به صورت ماضی بیاید؛ زیرا خداوند از زمان‌های قبل به کفار وعده عذاب داده است، پس نمی‌بایست به صورت مضارع بیاید با این وجود از زبان معیار عدول کرده و به صورت مضارع آمده است.

به گفته صاحب روح المعانی مراد از «نعدهم» همان «وعدناهم» است؛ اما به صورت مستقبل آمد تا دلالت بر تجدد و استمرار کند؛ یعنی وعده‌های الهی پیوسته به اشکال مختلف تکرار می‌شوند؛ خواه بعضی از آن وعده‌ها و عذاب‌ها در زمان حیات رسول (صلی الله علیه وآله) بر ملت‌ها نازل شود و خواه بعد از وفات آن حضرت؛ بنابراین نزول آن‌ها پیوسته در شکل‌های گوناگون جاری و ساری است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶، ۱۲۳)

دلیل دیگر در کاربرد فعل مضارع، تصویرسازی عذاب برای کافران و استحضار آن در برابر دیدگان ایشان است تا هم هشدار و اندازی بر ایشان باشد (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶، ۱۲۴)

و هم با حاضر ساختن فکر عذاب در ذهنشان، سبب رنجش و عذاب دنیوی در آنان شود. بنابراین خواننده با تأمل در آیه و مفهوم آن در می‌یابد که آوردن ماضی با لفظ مستقبل از بلاغت و انسجام آیه نکاسته است، بلکه برای بیان نکته‌ای مهم به این صورت آورده شد که با مفهوم آیه نیز سازگاری و هماهنگی بیشتری پیدا کرده است.

۳-۴- مداومت در وساطت و شفاعت

در آیه ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾؛ (هود/۷۴) «پس هنگامی که ترس و دلهره از ابراهیم برطرف شد و آن مژده به او رسید، با ما درباره قوم لوط [به قصد دفع عذاب از آنان] به گفتگو پرداخت.» فعل «يُجَادِلُنَا» به صورت مضارع آمده است در صورتی که کلمه «لما» به فعل ماضی اختصاص دارد، (ابن هشام انصاری، ۱۳۷۸: ۱، ۳۶۹) اما در آیه مورد بحث، جواب آن به صورت فعل مضارع استعمال شده و آیه از زبان معیار عدول کرده است. بنا به گفته برخی از مفسران، دلیل آوردن فعل مضارع از باب حکایت حال گذشته است، نه اینکه بخواهد خبر از آینده دهد و بفرماید حضرت ابراهیم (علیه السلام) بعد از این هم مجادله می‌کرده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۰، ۴۸۶) همچنین به گفته برخی دیگر (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۸، ۳۷۶) اعتراض و مخالفت به امر خداوند برای صرف نظر از عذاب قوم لوط نیز نیست؛ زیرا ادامه آیه درباره حلیم بودن ابراهیم سخن می‌گوید و این موضوع با مخالفت با امر خداوند سازگاری ندارد. بلکه مجادله حضرت ابراهیم برای طلب شفاعت و یا تأخیر عذاب بوده است تا شاید قوم لوط توبه کنند و ایمان بیاورند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۶، ۲۹۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۸، ۳۷۷)

اما اینکه چرا جواب «لما» به صورت مضارع آورده شد، با توجه به آیه بعد که در وصف حلیم بودن و دلسوز بودن حضرت ابراهیم است، می‌توان گفت که خداوند می‌خواهد با آوردن فعل مجادله به صورت مضارع، آن عمل انسان‌دوستانه و حالت عجیب آن حضرت را برای اهمیت به مردم و دلسوزی برای آنان، پیش چشم شنونده ظاهر سازد. (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۱، ۲۹۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۶، ۳۰۰)

از سوی دیگر در میان قوم لوط، حضرت لوط نبی (علیه السلام) حضور داشت که جزء بستگان آن حضرت به شمار می‌رفت. بنابراین، با کاربرد فعل مضارع هم و غم حضرت ابراهیم (علیه السلام) نسبت به نجات آشنای خود به مخاطب انتقال داده می‌شود. اتفاقاً تعبیر «حلیم»، «أواه» و «منیب» در آیه ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ﴾ (هود/۷۵) نیز موید این معناست که آن حضرت، افزون بر حلم و صبر بسیار، از روحیه بخشندگی و صفح بالایی برخوردار بوده است. لذا از طریق گفتگوی با خداوند، برای قوم لوط نبی تقاضای مهلت می‌کند.

بر اساس آنچه گفته شد غرض معنایی در ورای این عدول، استحضار صورت غریب و امری عجیب و موضوع وساطت و شفاعت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در ذهن شنونده

است و این هرگز مخالفت با انسجام آیه به شمار نمی‌آید، بلکه اعجاز بلاغت سخن خداوند متعال را می‌رساند که در عین خروج از زبان معیار و تغییر سبک، انسجام و هماهنگی آیه را حفظ کرده است و معانی ظریف و مهمی را با خود همراه دارد.

۳-۵- عمومیت ترفیع درجات

آیة ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لْيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ (یوسف ۷۶) «پس [یوسف] پیش از [بررسی] بار برادرش، شروع به [بررسی] بارهای [دیگر] برادران کرد، آنگاه آبخوری پادشاه را از بار برادرش بیرون آورد. ما این‌گونه برای یوسف چاره‌اندیشی نمودیم؛ زیرا او نمی‌توانست بر پایه قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بازداشت کند؛ مگر اینکه خدا بخواهد [بازداشت برادرش از راهی دیگر عملی شود]. هر که را بخواهیم [به] درجاتی بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب دانشی، دانشمندی است.»

آیه فوق پیرامون یکی از رخداد‌های داستان حضرت یوسف (علیه السلام) می‌باشد، بدین صورت که ایشان می‌خواست برادر خود را از مراجعت به کنعان بازداشته و نزد خود نگاه دارد و این کار را در دین و سنتی که در کشور مصر حکمفرما بود، نمی‌توانست انجام دهد؛ زیرا در قانون مصریان حکم سارق این نبود که دزد، برده صاحب مال شود؛ به همین جهت یوسف به امر خدا این نقشه را علیه برادران ریخت که پیمان را در بار بنیامین بگذارد، آنگاه اعلام کند که شما سارق هستید و ایشان انکار کنند و او بگوید: «حال اگر پیمانۀ عزیز مصر در بار یکی از شما بود، کیفرش چه خواهد بود؟» ایشان هم بگویند: «کیفر سارق در دین ما این است که برده صاحب مال شود»، یوسف هم ایشان را با اعتقاد و قانون دینی خودشان مؤاخذه نماید و بتواند برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد و به وسیله همین عمل، سبب توبه برادرانش شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱، ۳۰۸)

کلمه «کذلک» نیز اشاره به نقشه یوسف دارد و اگر آن را کید نامید، برای این بوده که برادران از آن نقشه سر در نیاورند و اگر می‌فهمیدند، نقشه ایشان عملی نمی‌شد و برادران نیز به هیچ وجه به دادن برادر خود بنیامین رضایت نمی‌دادند و این خود کید است. چیزی که هست این کید به الهام خدای سبحان یا وحی او بوده است. از همین رو خداوند این نقشه را کید نامیده و به خود نسبت داده است؛ البته این طور نیست که هر کیدی ظلم باشد و نتوان آن را به خداوند نسبت داد، بلکه مکر و اظلال و استدراج را در صورتی که ظلم نباشد، می‌توان به او نسبت داد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱، ۳۰۷)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، لفظ «نرفَعُ» به صورت مستقبل آورده شده، در حالی که نقشه یوسف قبلاً اتفاق افتاده و به پایان رسیده است. علت کاربرد فعل مضارع در این آیه آن است که نشان دهد بحث بالا بردن درجات، یک سنت الهی بوده و سنت‌های الهی مختص

یک زمان خاص غیر از دیگر زمان‌ها یا فردی خاص غیر از سایر افراد نیست، بلکه خداوند به اشکال مختلف، انسان‌هایی را که سزاوار رفعت هستند، در طول زمان‌های مختلف بزرگی می‌دهد. پس معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند در طول تاریخ، درجات هرکس را که بخواهد، بالا می‌برد؛ همان‌طور که حضرت یوسف را در جهت انجام این حیلۀ هدایت و راهنمایی کرد.» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۸، ۴۸۹) لذا برای بیان این نکته فعل مضارع استعمال شده است و اگر فعل به صورت ماضی به کار می‌رفت، چنین برداشت می‌شد که کمک و راهنمایی خداوند برای بالا بردن درجه، فقط مختص به حضرت یوسف است.

۶۳- تناسب کار و جزا

﴿يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبُنِيَ لَهُمُ الْمَوْزُودُ﴾؛ (هود/۹۸) «[فرعون] روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود، پس آنان را به آتش درمی‌آورد و بد نصیب و سهمی است [آتشی] که در آن وارد می‌شود.»

در این آیه قاعده این بود که همه افعال یا به صورت ماضی بیایند که بر محقق الوقوع بودن قیامت دلالت کنند، یا همه به صورت مستقبل بیایند که بر زمان آینده‌ای (روز قیامت) که هنوز اتفاق نیفتاده است، دلالت داشته باشند. لکن در اینجا ابتدا به صورت مستقبل آمده و سپس به صورت ماضی و باید گفت که آیه به نوعی از اقتضای ظاهر عدول کرده است. در توجیه اینکه چرا فعل «يَقْدُمُ» به صورت مستقبل آمده، باید گفت قرآن مجید با کاربرد فعل مضارع بر آن است که صورت فعل فرعون را هم در زمان حال و هم در زمان آینده به نمایش بگذارد. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۸، ۳۹۴) و اینکه به نوعی زمان آینده (قیامت) را به زمان حال تشبیه کند تا بگوید فرعون همان‌طور که در دنیا پیروانش را به سوی دریا راهنمایی کرد و سبب غرق شدنشان گردید، در روز قیامت نیز که وقوعش قطعاً حتمی است، به سوی آتش واردشان می‌کند و همان‌طور که در دنیا پیشاپیش آنان بود، در آن روز نیز پیشاپیش آنان به سوی آتش می‌رود و پیروانش را هم بر آتش وارد می‌کند و بد واردکننده‌ای است به سوی آتش. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲، ۴۲۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۸، ۳۹۴) بنابراین شاید خواننده علی‌الظاهر متوجه گسستگی در زمان افعال و تغییر سبکی شود، لکن انسجام معنایی آیه جز در پرتو این عدول ممکن نمی‌شد.

۷-۳- اصرار و پافشاری بر عمل

آیه ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ (یوسف/۳۰) «و گروهی از زنان در شهر شایع کردند که: همسر عزیز [مصر] در حالی که عشق آن نوجوان در درون قلبش نفوذ کرده، از او درخواست کام‌جویی می‌کند، یقیناً ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»

لفظ «تُرَاوِدُ» در آیه فوق به صورت مضارع آورده شده است، در حالی که این فعل مربوط به گذشته می‌باشد و می‌بایست به صورت ماضی می‌آمد، از این رو از اصل خود عدول کرده است. ابن عاشور این آیه را به فعل «یُجَادِلُنَا» در آیه ۷۴ سوره هود، که توضیحش قبلاً ذکر شد، ارجاع داده است و علت این عدول را استحضار عمل زشت و شنیع همسر عزیز مصر پیش چشم شنونده می‌داند؛ به طوری که زنان مصر این عمل را در خودشان انکار می‌کردند تا سرزنش و نفرت مردم را نسبت به همسر عزیز مصر، به خاطر حسادتی که نسبت به وی داشتند، برانگیزانند. (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ۱۲، ۵۴) همچنین زنان مصر نمی‌توانستند صورت عمل زشتی را که همسر عزیز مصر در گذشته مرتکب شد، از خیالشان جدا سازند و پیوسته آن را پیش چشمشان حاضر می‌ساختند. (رضایی، ۱۳۸۴: ۹۵) از همین رو هنگام بیان آن از فعل مستقبل استفاده می‌کردند. آلوسی نیز علت این عدول را دوام و استمرار فعل در گذشته می‌داند؛ زیرا حضرت یوسف (علیه السلام) بنا به درخواست‌های مستمر همسر عزیز مصر ناچار به زندان افتاده است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۶، ۶) باید گفت که هر دو موضوع صحیح است، اما ممکن است تفسیر ابن عاشور از نظر خواننده صحیح‌تر باشد؛ زیرا شایعه زنان مصر بعد از مرادۀ اول اتفاق افتاده است که به علت سرزنش بیش از اندازه آنان منجر به این می‌شود که زلیخا آنان را به مهمانی دعوت کرده و حضرت را به آنان نشان دهد و در آن زمان هنوز زندانی در کار نبوده است.

به نظر نویسنده، نکته زیبایی شناختی در ورای نظر آلوسی مبنی بر استمرار و تکرار دفعات مرادۀ همسر عزیز در گذشته، مسأله قوت ایمان حضرت یوسف است؛ به بیان دیگر، گرچه همسر عزیز به کرات نسبت به آن حضرت ابراز اشتیاق داشته است، لکن یوسف در تمام آن موارد، خود را از آلودگی به گناه بازمی‌داشت و این بیانگر نهایت ایمان و خویشتن‌داری آن حضرت است. بنابراین خواننده با تأمل در نکات فوق متوجه می‌شود که هیچ ناهماهنگی در آیه مشاهده نمی‌شود و آیه از انسجام معنایی بالایی برخوردار است.

۳- اثبات اختیار و نفی جبر

از دیگر موارد فراہنجاری نحوی می‌توان به آیه «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا بُعَاثُوا بَمَاءِ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» (کهف/ ۲۹) «و بگو: [سخن] حق [که قرآن است] فقط از سوی پروردگار شماست. پس هر که خواست ایمان بیاورد و هر که خواست، کافر شود. به یقین ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش بر آنان احاطه دارد و اگر [از شدت تشنگی] استغاثه کنند با آبی چون مس گداخته که چهره‌ها را بریان می‌کند، [به استغاثه آنان] جواب گویند؛ بد آشامیدنی و بد جایگاهی است»، اشاره کرد. در این آیه دو فعل «يُؤْمِنُ» و «يُكْفِرُ» از قاعده خارج شده و به صورت مستقبل آمده‌اند. در صورتی

که خداوند تعالی در این آیه دربارهٔ روز قیامت و حساب و کتاب آن روز سخن می‌گوید و ایمان و کفر هر چه بوده است، مربوط به زمان قبل از قیامت می‌باشد که می‌بایست به صورت ماضی آورده می‌شد.

به نظر می‌رسد مفهوم آیه با توجه به کاربرد فعل ماضی «شاء» چنین است که هر کس ایمان را در روز ازل اختیار کرد و ارادهٔ خداوند نیز بر آن استوار شد، ایمان آورد و هر که از ابتدا به جانب کفر گروید و خداوند هم خواستهٔ او را مقدر گردانید، کافر شد. بنابراین با کاربری فعل مضارع این معنا به خواننده انتقال داده می‌شود که هر که بخواهد یکی از این دو امر (ایمان و کفر) را برگزیند یا اینکه هر یک از این دو را که بی‌شک در حال حاضر به یکی از آن‌ها متلبس است، استمرار دهد، اراده و نیت او بر تداوم آن نوعی تجدید در انجام آن به شمار می‌آید؛ به بیان دیگر، با کاربری فعل مضارع به جای ماضی مسألهٔ جبر مردود می‌شود؛ بدین نحو که اگر فردی از ابتدا به جانب ایمان گروید، حتی اگر بخواهد همچنان بر ایمان بماند، همین خواست او نشان‌دهندهٔ تجدید ایمان اوست. یعنی این گونه نیست که چون از پیش ایمان را پذیرفته است، برای خود تضمین کرده *إلی الأبد اهل ایمان* باشد، بلکه می‌تواند هر لحظه استمرار آن را اراده کند و در هر بار ارادهٔ او، ایمانی نو در قلبش پدیدار می‌شود، نه اینکه ادامهٔ همان ایمان اولیهٔ او باشد. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۱، ۴۵۹) همچنین بنا به گفتهٔ برخی از مفسران در این گفتار تهدید و وعید (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۷، ۱۶۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸، ۲۵۳) دیده می‌شود؛ همان‌طور که در زبان محاوره از باب تهدید و تخویف گفته می‌شود: «هر چه خواستی انجام بده، خوب یا بد؛ خودت مسئولی.» و اینکه به جای ماضی، لفظ مستقبل به کار برده شده است، برای اظهار استغناء خداوند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۱، ۴۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸، ۲۵۳) نسبت به ایمان یا کفر بندگان است؛ یعنی می‌خواهد بفهماند که ایمان یا کفر شما چه سود داشته باشد، چه ضرر، هر دو به خود بنده باز می‌گردد و خداوند نیازی به تبعیت بندگان ندارد. همچنان‌که این دو فعل استمرار (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴: ۱۵، ۵۷) در گذشته، حال و آینده را نیز می‌رساند؛ یعنی ایمانتان در هر زمان و به هر مقدار که باشد، سودش برای خودتان است و نه برای خداوند.

۹-۳- رسوخ کفر و پندارهای باطل

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا﴾ (کهف/۱۰۲) «آیا کسانی که کافرند، پنداشته‌اند که بندگان مرا به جای من سرپرستان خود می‌گیرند [برای آنان در دنیا و آخرت کاری انجام می‌دهند؟! چنین نیست قطعاً] ما دوزخ را برای پذیرایی کافران آماده کرده‌ایم.»

در این شاهد مثال فعل «يَتَّخِذُوا» از قاعده خارج شده است و به صورت مستقبل آمده تا بر استمرار و تجدد در دنیا (حال) و آخرت (آینده) دلالت کند. (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴: ۱۵، ۵۷)

یعنی خداوند با حالت تحکم به کافران می‌فرماید: «آیا کسانی که کافر شدند، می‌پندارند که اگر غیر خدا را در روز قیامت برای خود اولیاء و سرپرست بگیرند، همان‌طور که در دنیا آن‌ها را به سرپرستی گرفتند، عبادتشان در دنیا به حال آن‌ها سودی دارد یا اینکه در روز قیامت عذاب را از آن‌ها دفع خواهد کرد؟!» (سمرقندی، ۱۹۹۳: ۲، ۳۶۴) به دیگر سخن، قرآن کریم با کاربست استفهام توییخی و فعل مضارع «یتخذوا» نشان می‌دهد که کافران حتی در روز قیامت نیز از پندارهای باطل خود دست برنمی‌دارند. (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴: ۱۵، ۱۴۰) این امر بیانگر رسوخ کفر در وجود آن‌ها و آمیختگی آن با وجودشان است. بنابراین انحراف از معیار فوق نه تنها از انسجام آیه نکاسته است، بلکه قرآن کریم از لفظ مستقبل استفاده کرد تا به صورت مختصر و مفید مقصودش را به مخاطب برساند و با یک فعل، ذهن شنونده را به هر دو زمان ارجاع دهد و این از نشانه‌های کلام بلیغ است.

۴- نتیجه‌گیری

تعبیر از ماضی با لفظ استقبال نوعی خلاف آمد است که گوینده بلیغ را و می‌دارد تا با هدف القای معنا و مفهومی خاص به مخاطب، بدان مبادرت ورزد. بررسی داده‌ها و گزاره‌های قرآنی مشتمل بر این پدیده موارد زیر را فرادید قرار می‌دهد:

- ۱- تغییر سبکی قرآن کریم در قالب عدول از زمان ماضی به مستقبل، می‌تواند مفاهیم ارزشمندی همچون اثبات اختیار و نفی جبر، رسوخ کفر و پندارهای باطل، عمومیت ترفیع درجات، تناسب کار و جزا و غیره را بر خواننده عرضه کند و کارکردهای متنوعی از جمله کارکرد انگیزشی، اکتشافی، ارتباطی و زیبایی‌شناختی داشته باشد.
- ۲- چرایی تغییرات سبکی از جمله تعبیر از ماضی با زمان استقبال در آیات مختلف را می‌توان به بافت و هم‌متن (هم‌متن واژگانی و هم‌متن دستوری) و ... نسبت داد.
- ۳- تعبیر از ماضی با لفظ استقبال نه یک خطای زبانی، بلکه استفاده‌ای خلاقانه و بدیع از امکانات زبانی به شمار می‌آید که نکات معنایی متمیزانه‌ای به همراه دارد.

کتابنامه

- قرآن کریم
- آرلاتو، آنتونی، (۱۳۷۳ش): درآمدهای بر زبان‌شناسی تاریخی، ترجمه یحیی مدرس، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- الوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق): روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن‌فارس، احمد، (۱۴۰۴ق): معجم مقاییس اللغه، تحقیق محمد عبدالسلام هارون، قم: مکتب الأعلام الإسلامی.
- ابن‌هشام انصاری، ابو محمد جمال‌الدین، (۱۳۷۸ش): معنی اللیب عن کتب الأعاریب، تحقیق مازن المبارک و محمد علی حمدالله و سعید الأفغانی، تهران: ناصر خسرو.

- ابوحيان اندلسی، محمد بن يوسف، (۱۴۲۰ق): *البحر المحيط في التفسير*، بيروت: دارالفکر.
- اختیاری، منصور، (۱۳۴۸ش): *معنی‌شناسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- انوشه، حسن، (۱۳۷۶ش): *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- بستانی، فواد أفرام، (۱۳۷۵ش): *فرهنگ ابجدی*، ترجمه رضا مهبیار، تهران: اسلامی، چاپ دوم.
- رجایی، مهدی و محمد خاقانی اصفهانی، (۱۳۹۳ش): «نقش هنجارگریزی واژگانی در کشف لایه‌های معنایی قرآن کریم»، *پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن*، سال سوم، شماره ۲ (پیاپی ۶)، صص ۱۱۷-۱۳۲.
- رضایی، غلام‌عباس، (۱۳۸۴ش): «موارد خروج کلام از مقتضای ظاهر»، تهران: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۷۳، صص ۸۳-۱۰۲.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۷): *ارسطو و فن شعر*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
- زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ق): *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی، چاپ سوم.
- سمرقندی، ابولیت نصر بن محمد، (۱۹۹۳م): *بحر العلوم*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۴ش): *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- عبدالرؤف، حسین، (۱۳۹۰ش): *سبک‌شناسی قرآن کریم*، ترجمه پرویز آزادی، تهران: دانشگاه امام صادق.
- عبدالرؤف، حسین و ابوالفضل حرّی، (۱۳۷۸ش): «سبک‌شناسی قرآن»، *زیباشناخت*، ش ۱۸، صص ۳۰۹-۳۲۷.
- فتوحی رودمعجنی، محمود، (۱۳۹۵ش): *سبک‌شناسی: نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها*، تهران: سخن.
- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق): *التفسیر الکبیر*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.
- فرضی شوب، فرشته و مهدی محمدی‌نژاد، (۱۳۹۸ش): «هنجارگریزی نحوی در گفتمان قرآنی بر پایه فرآیند جایگزینی اسم به جای فعل»، *پژوهش‌های قرآنی*، سال بیست و یکم، شماره ۱ (پیاپی ۹۰)، صص ۳۱-۵۰.
- کریمی، مریم، (۱۳۸۹ش)، «مبانی سبک‌شناسی»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۴۷ (پیاپی ۱۶۱)، صص ۸۰-۸۵.
- کواز، محمدکریم، (۱۴۲۶ق): *الأسلوب فی الإعجاز البلاغی للقرآن الکریم*، بنگازی: جمعیه الدعوه الإسلامیه العالمیه.
- مصلوح، سعد، (۱۴۰۴ق): *الأسلوب دراسة إحصائية*، قاهره: دار الفکر العربی، چاپ دوم.
- میرحسینی، سیدمحمد، زهرا سلیمی و نرگس انصاری، (۱۳۹۵ش): «پیوند آشنایی‌زدایی و ایراد کلام برخلاف اقتضای ظاهر (بررسی موردی التفات و قلب در ده جزء میانی)»، *پژوهش‌های قرآنی در ادبیات*، سال چهارم، شماره ۶، صص ۱۲۰-۱۴۲.
- نحوی، عدنان علی رضا، (۱۴۱۹ق): *الأسلوب والأسلوبیه بین العلمانیه والأدب الملتزم بالإسلام*، ریاض: دار الفحوی للنشر و التوزیع.
- Leech, G. N. (1969): *A Linguistic Guide to English Poetry*, London: Longman.